ایرج راد در گفت‌وگو با «شرق»

گیشه، تئاتر را تهدید می‌کند

رضا آشفته

ایـرج راد، بازیگـر و کارگردان و عضو هیئـت مدیره خانه تئاتر درصدد اسـت آخرین نمایش شادروان جعفر والی، کارگردان صاحب‌نام را هر چه زودتـر به صحنه بیاورد. او همچنین به دنبال افتتاح ساختمان جدید خانه تئاتر است. درباره این مسائل با او گفت‌وگو کردیم.

از مشـغولیت این روزهایتان بگویید....

قبل از درگذشت آقای والی، نمایشی را تمرین می‌کردیم به نام «در گوش سـالمم زمزمه کـن»؛ طبیعتا علاقه‌مند بـودم با حضـور ایشـان روی صحنه برود، متأسـفانه ۲۰ جلسـه تمرین کرده بودیم که حال والی نامسـاعد شد و به بیمارسـتان رفت و متأسـفانه درگذشت. حالا بر خودم واجب می‌دیدم به نوعی آن را اجرا کنیم و خانواده‌اش هم علاقه‌مند به اجرایش بودنـد. امیدوارم آن را برای ایام ۲۷ یـا ۲۹ آذر اجرا کنیم چون ۲۷ آذر روز فـوت و ۲۹ آذر روز تشییع جنازه‌اش است و همچنین اواخر دی‌ماه -۲۲ دی- روز تولدش است و دوسـت داریم در این فاصله اجرایش کنیم و مقدماتش هم فراهم شود.

آیا همان عوامل قبلی هستید؟

بله، تـا حـدودی... البته ایـن کار دو بازیگـر دارد که علاوه بر من، داریوش مؤدبیان نقش مقابلم را بازی می‌کند و به جای یک بازیگر دیگر آمده است.

از ساختمان جدید خانه تئاتر چه خبر؟

آخرین کارهایش در حال انجام اسـت و سالن نمایش آنجا هم تقریبا به‌لحاظ نور، صدا، آکوستیک بودن، کف و ... آماده است و فقط منتظریم صندلی‌هایش از ایتالیا برسد.

یعنی به‌زودی شاهد افتتاح سـاختمان خانه تئاتر خواهیم بود؟

بله... اگر صندلی‌ها زودتر برسد سعی‌مان را می‌کنیم که در آذرماه اینجا را افتتاح کنیم و همین نمایش آقای والی را در همین سالن اجرا خواهیم کرد.

این سالن چندنفره است؟

سـالن در خانـه تئاتر اسـت و بـرای آن ۱۷۴ صندلی سفارش داده‌ایم. این سـالن درواقع یک بلک‌باکس است که به شـکل چندمنظوره کاربری خواهد داشت. علاوه بر تئاتر به شـکل تک‌سویه، دوسویه، سه‌سـویه و... می‌توان از آن به‌عنـوان اسـتودیوی تلویزیونی و حتی ضبط صدا و کنسـرت اسـتفاده کرد چون در آن بهترین سیستم در نظر گرفته شده است.

بنابراین مشکلی برای دیررسیدن صندلی‌ها نیست؟

فکر نمی‌کنم چون خرید انجام شده و باید با کامیون به تهران منتقل شود.

آیا فرصتی هم برای تئاتردیدن دارید؟

بله، تا جایی که فرصت کنم نمایش می‌بینم.

به‌تازگی چه نمایش‌هایی را دیده‌اید؟

از کارهایی که دیده‌ام باید از «سهروردی»، کار شکرخدا گودرزی و «شوایک، سرباز ساده‌دل»، حمیدرضا نعیمی نام ببرم.

این دو کار رضایت‌خاطرتان را جلب کرده‌اند؟

به‌هرحـال همکارهـا زحمـت کشـیده‌اند و می‌دانم ایـن روزها تئاترکارکـردن چه مشـکلاتی دارد و البته دلم می‌خواست فرصت دیدن کارهای بیشتری را داشته باشم و امیدوارم چنین زمانی فراهم شود.

فکر می‌کنید هنوز هم این بحران گذار از تئاتر دولتی به خصوصی هست؟

این گذار با این سیستم به‌راحتی انجام نخواهد شد مگر آنکه بشود با برنامه‌ریزی و ایجاد امکاناتی چنین گذاری را تسهیل کرد. الان تعدادی سالن توسط اشخاص وارد کار و بهره‌برداری شده است اما با وجود اینها تعریف مشخصی برای داشـتن یک تئاتر خصوصی نداریم. الان به‌شدت آن حمایت‌های دولتی که برای اجرای کارها صورت می‌گرفت، یا قطع شـده یا بدون برنامه و نامشخص از برخی از کارها حمایـت می‌شـود. الان حتی اکثر سـالن‌های دولتی هم ۲۰ درصد از کل فروش را می‌گیرند. تالار وحدت شـبی پنج میلیون و تالار حافظ شـبی یک‌میلیـون‌و ۲۰۰ هزار تومان اجاره‌بها دریافت می‌کند. اینها مواردی است که زمینه‌ساز سوق‌دادن تئاتر بنا بر هر دلیلی به سوی اهداف گیشه‌پسند خواهند بود. این راه را برای دورشدن از اصالت‌های فرهنگی و تئاتـری باز خواهد کرد؛ درحالی‌کـه باید با برنامه‌ریزی و هدفمندشـدن تئاتر خصوصی تعریف مشـخصی داشته باشد و باید بر آن ضوابط و استانداردهایی حاکم باشد. الان سـالن‌های کوچک با ۵۰ تا ۶۰ نفر و همچنین سـالن‌های بزرگ‌تر با ۱۴۰ تا ۱۵۰ نفر هر شـب اجـرا می‌روند که اینها نمی‌تواند با اهداف واقعی و نگاه فرهنگی همراه باشـد و حتی گروه‌هایی هسـتند که امکان اطلاع‌رسـانی ندارند و باید امکاناتی برای این منظور از جمله ارائه بیلبورد در نظر گرفته شود.

نظرتان درباره نقد تئاتر چیست؟

در ارتباط با کارهایی که به صورت گسـترده در جامعه انجام می‌شـود، نقد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار نیسـت و گاهی دوسـتان به‌عنوان خلاصه نمایش و بعضی‌وقت‌ها به طور خلاصه به بازی خوب و بد بازیگران هم اشـاره‌ای می‌کنند و اینها بیانگر مشکل نقد و تحلیل است که باید به تحلیل نمایش‌نامه، موضوع و اجرا بپردازند و به مخاطب درباره هر اجرائی آگاهـی دهند. به‌هرحال در جامعه نقد تئاتر باید چنان تأثیرگذار باشـد که بر پایه تحلیل واقعی و درست، تماشـاگران با انتخاب درست‌تر و نگاه دقیق‌تر اثر نمایشی را برای دیدن انتخاب کنند.

قبلا چگونه این حمایت‌ها صورت می‌گرفت؟

حمایت‌هـای مالـی و مـادی در شـورای سـاخت و حمایت انجـام می‌شـد و همچنین قـرارداد تیپ کف و سـقف دستمزدها را مشخص می‌کرد اما همه اینها یکباره کنار گذاشته شـد و دقیقا مشخص نیست چگونه و از چه کارهایی حمایت می‌شود بنابراین نیاز است این حمایت‌ها بنا بر روالی مشخص و روندی تعریف‌شده و طبق نیاز تئاتر و هنرمندانش سر جایش بماند تا از مشکلات به‌وجودآمده جلوگیری کرد.

خانـه تئاتـر باید چگونـه درباره ایـن حمایت‌ها اعمال‌نظر کند؟

بارهـا دراین‌باره صحبت کرده‌ایم و پیشـنهادهایی هم داده‌ایـم و اینها را بنا بر نیازهای تئاتر گفته‌ایم اما باید حالا بـرای انجامش برنامه‌ریزی کننـد و وضعیت هنرمندان را سروسامان دهند. آنچه مسلم است این است که هنوز هم وزارت ارشـاد در جهت سیاست‌گذاری و نظارت حضوری فعال اسـت و اکنون نیاز به تشکیل شـورایی از هنرمندان و به‌ویـژه صنـف وجود دارد کـه خانه تئاتـر و هنرمندان دیگـر برنامه‌هایی برای آن تدوین کننـد. در آن برنامه‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت مشخص شود و این‌گونه وضعیت موجود بهبود یابد و امکانات، سالن‌ها و صندلی‌ها و هنرمندان مشـخص شوند و اینکه هر سـال چه تعداد دانشجوی تئاتر باید به آن افزوده شود. یادمان باشد مسئله اشـتغال‌زایی بسیار حائز اهمیت اسـت و خوشبختانه در برنامه پنج‌ساله ششم توسعه هم امنیت شغلی در مجلس به تصویب رسـیده اسـت. اگر تا پایان امسال راهکارهایی برای عملی‌شدنش ارائه بشـود و اگر در این دوره مجلس هم به نتیجه نرسد باز به برنامه بعدی می‌افتد و همچنان امنیت شـغلی هنرمندان نامعلوم خواهد ماند. همچنین در این برنامه مشـخص شـده که چه امکاناتی در اختیار هنرمندان قرار بگیرد و حقوق بی‌کاری و بیمه به‌طور دقیق مشـخص خواهد شد و ما حتی از شورای انقلاب فرهنگی خواهـان وضعیت اجرائی‌شـدن این مصوبات هسـتیم و می‌پرسیم چرا هنوز اجرائی نشده است؟ خود شکایت را به همین شورای انقلاب فرهنگی خواهیم برد که در جلسات سال‌های گذشته این مسـائل را تصویب کرده‌اند؛ اما هنوز اجرائی نشده است.

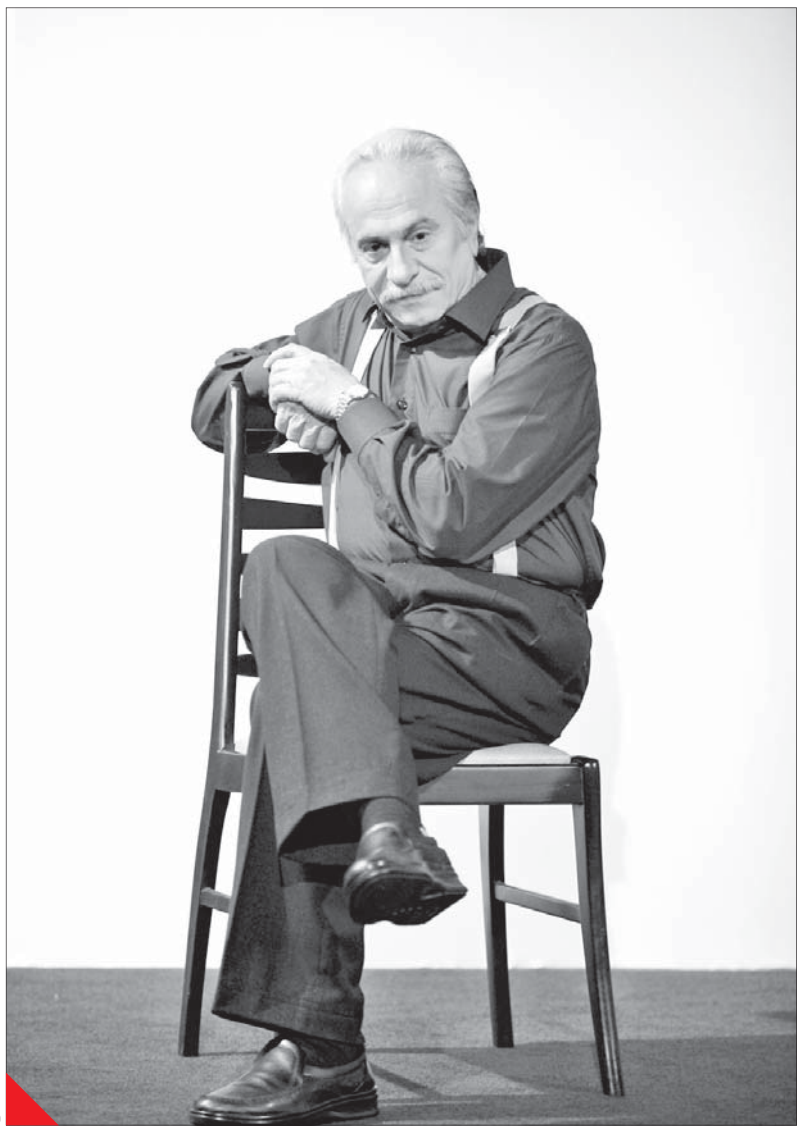

عکس: امیر جدیدی، شرق

عمق میدان

به انگیزه اکران دوباره فیلم «لیلا» در «هنر و تجربه»

موج نو یا خلاف موج

ساقی سلیمانی

اکـران دوباره فیلم «لیـلا» بر پرده سینماهای گروه «هنر و تجربه» معانی زیادی دارد؛ از یک‌سـو بزرگداشت یک کارگردان و اثر اوسـت و از سوی دیگر بیانگـر این نکته که برخلاف گذشـت زمان هنوز این فیلم زنده و پابرجاست. نمایش فیلـم «لیلا» بر پرده سـینما، یعنی بازخوانی سینمای موج نو برای نسـل‌های جدید، برای دانشـجویان سـینما و حتـی برای مخاطبـان عام که شاید برحسـب اتفاق با اثر روبه‌رو شوند، فقط حیف که شهد این اتفاق را هرچند آقای مهرجویی چشید و نوش جانش باد، اما سـهراب شهیدثالث و عباس کیارستمی نمی‌توانند بچشند!

«لیلا» اگر اثری ماندگار شد، مدیون تصویر متفاوت از زمانه خودش است و در زمانـی کـه زن در سـینما برای بیرون‌رفتن از خانه همیشه یک چمدان ازپیش‌بسته‌شده داشت، مهرجویی لیلا حاتمی را در نقش لیلا با چالش‌هایی طرف می‌کند که هیچ هم دور از ذهن نبـود و غیرواقعی، بلکه مخاطب را از دیدن کلیشـه‌های همیشگی منع کرد و نشاند پای داستانی که در آغاز شبیه ظرف عسـلی بود که فقـط یک لایه عسل روی ظرف داشت و تو گویی زیر کاسه این داستان را اتفاقاتی به تلخی زهر پوشانده بود.

ایـن تصاویر تـازه، دیگـر یک مرد پامنقلـی و یـک زن جیغ‌جیغـوی چمدان‌بسـته نبود، حتی بـا دیگر آثار مهرجویی تفاوت‌های بارزی داشـت، مثـل فضای آشـفته‌ای کـه در فیلم «پـری» به‌خاطـر رنگ‌آمیـزی خانه، در «هامـون» بـر اثر اسباب‌کشـی به خانـه جدید و در «میکـس» چنان‌که دیدیم، در «بانو» بـا ورود غریبه‌ها، در «سـارا» بعد از آن میهمانی بزرگ و در «سنتوری» با یک دعوا شروع و حتی به حاشـیه زباله‌دانی‌ها ختم شد. چه در ذهن مهرجویی گذشت و تا چه اندازه این تفاوت‌ها هوشـمندانه بود؟ «لیلا» چه چیز را باید روایت می‌کرد که یکی از امضاهای معروف کارگردانش را که همان آشفته‌بازار بود، پای هیچ‌کدام از میزانسن‌ها به آن شدت نداشت؟

لیلا خوانشـی تازه بر مصائب یک زندگی بـود که حتی تردیـد بیننده را برمی‌انگیخت که اگر جای لیلا بود، آیا همین تصمیمات را می‌گرفت یا نه... یا چه اتفاقی افتاد که رضا (علی مصفا) تن به این ماجرا داد، درحالی‌که تصویر مـردی دروغ‌گو، معتاد و درکل کاراکتر ناجوری را نداشت؟

در بیانـی متفاوت، چطور همسـر دوم به دست یک تفکر متفاوت وقتی نوشـته و ساخته شود، چطور می‌شود که هیولاوار نیست؟ ساخته یک نگاه از منظر انسانی فقط انسان خلق می‌کند... این اثر ملغمه‌ای از انسـان‌های ناچار است به موقعیت‌هایی که در آن‌واقع شـده‌اند. ناچار بـه اصـرار، ناچار به ازدواج مجدد، ناچار به سکوت، ناچار به جدایی و ناچار حتی به بازگشـت، اما تصویری که از رفتن یک زن از خانه ارائه شد، نه دادگاه خانواده داشت، نه مشاجره و کتک‌کاری، فقط بعد از یک سکوت متانت‌بار، یک دست لباس بود و زنی که نفس‌نفس‌زنان با بغضی که شکسـت، در کوچه‌ها دوید تا خودش را بـه آغوش خانـواده‌اش بیندازد... . رفتارهـای متین و مؤدبـی که آن‌قدر تروتمیز کنار آن زخمه‌های سه‌تار برای بیننده دلنشـین شده بود و حرمتی که عشـق در آن جاری بود. همین‌ها بود که حادثه‌هـای داسـتان را به تلخی روایت نکرد، بلکه یـک درام را روایت کرد. با همان رویکرد ضدخشـونت و ضدجنگی که همیشه در بررسی‌هایم دوسـت دارم با هر اثری روبه‌رو شوم هـم می‌تـوان «لیـلا» را دیـد، تقابل خشـونت‌های زبانی زنده‌یاد جمیله شـیخی در نقـش مادرشـوهر لیلا و جدایی لیـلا و رضا بدون خشـونت، بدون فحاشـی و انتقام‌جویـی، ارائه الگوی فرهیختگی برای جامعه‌ای که در آن سال‌ها می‌رفت تا به فراموشی سـپرده شـود، مردم روحیه انقلابی خودشـان را اول بـه التهـاب دوره جنـگ گره زدند و بعـد کم‌کم متانت و فرهیختگـی جـای خـودش را به رفتارهای عصبی و تلخ داد.

خشت و آینه

مروری بر فیلم‌های مهم تاریخ سینمای ایران

اتحادیه ابلهان

رضا غیاث

پیش از این در همین سـتون به فیلم «خشت و آینه» ابراهیم گلستان پرداخته شد و امروز هم فیلم «شب قوزی» تحلیل و بررسی می‌شود.

۲ـ شبِ قوزی (فرخ غفاری، ۱۳۴۳)

مهم‌تریـن عامـل جذابیت پیشـتازان مـوج نوین سـینمای ایران بزرگ‌ترین غایب سـینمای دهه‌های بعدی است؛ اهمیت «شب قوزی» و «خشـت‌وآینه» فقط به یک کارگردانی حساب‌شده محدود نمی‌شود، بلکه این دو فیلم در مبحث فیلم‌نامه نیز ـ با الهام از شیوه‌های روایتگری شرقی ـ پیشنهادهای تازه‌ای ارائه کرده‌اند؛ با این تفاوت که «خشت‌وآینه» صرفا تحت‌تأثیر این شیوه بوده. حال آنکه «شب قوزی» از مهم‌ترین منبع این نوع ادبی (داسـتان‌های هزارویک شب) اقتباس شده است؛ ازاین‌رو بیراه نخواهد بود اگر دلیل اصلی نتیجه‌بخش‌بودن فیلم‌های یادشـده را دیالکتیک دو شـیوه بیانگری کهن و مدرن بدانیم. سنتز چنین تعاملی شـاید در دل سـینمای اروپا مایه مباهات کسی نمی‌شـد؛ هرچه باشد، این سـینما زبان فرهنگی مللی اسـت که در گذار از مدرنیته ـ خوب یا بد ـ تجربه یکدسـتی داشته‌اند؛ اما فقدان چنین تجربه‌ای در کشورهای تحت اسـتعمار، تاریخ معاصر ما را با خُسـران عجیبی مواجه کرده که صورت‌بندی سـاده‌اش را از زبان مردم کوچه و بازار هم می‌توان شنید؛ ما، هم مدرنیم و هم سـنتی؛ تجربه‌ای نایکدسـت کـه نتایج اجتماعی گاه کمیک و گاه تراژیکی به دنبال داشـته اسـت. ازاین‌رو انتخاب چنان شیوه‌ای از روایتگری برای نمایش زندگی چنین ملتی، یک پیشنهاد ساده نیسـت؛ به‌خصوص که نتایج روایی درخشـانی به‌همراه داشـته باشد. نمایش ترس فروخورده ملتی که به‌واسطه مدیریت شرقی پا به زندگی مدرن گذاشـته، شاید مهم‌ترین نتیجه روایی فیلم‌های یادشده باشد. این ترس در «خشـت‌وآینه» به بهانه حضور نوزادی ناخوانده عیان می‌شود و در «شب قوزی» به‌واسـطه جسدی روی‌دست‌مانده. با این تفاوت که در جهان «خشـت‌وآینه» هنوز کسی هست (تاجی) که به‌جای وحشت از غریبه مزاحم، پذیرای او شود، اما در «شب قوزی» ترس و بی‌اعتمادی همه را در مقابل جسـد قوزی منفعل کرده اسـت. قدر مسلم از منظر انگیزش واقع‌گرای روایی، تحمل یک نوزاد آسان‌تر است تا پذیرش آدمی مـرده؛ اما از رهگذر تمرکز بر کلیات این دو متن، آنچه مهم می‌نماید نه وجود عنصر بیگانه که جنس تعامل اشخاص فیلم با این عنصر است و نتیجه‌ای که از قِبَل آن حاصل شده. در «خشت‌وآینه» تاجی در مراقبت از طفل نوزاد ناکام می‌ماند و متن به تراژدی نزدیک می‌شود و در «شب قوزی»، منافع‌طلبی آدم‌ها در مواجهه با جسد، به فیلم لحن کمیک داده اسـت، اما این دو فیلم تفاوت واضح‌تری هم دارند که باعث می‌شـود حسـاب «شب قوزی» از «خشـت‌وآینه» جدا شـود؛ در «خشت‌وآینه» عامل بیگانه به جبر وارد محیط فیلم می‌شـود (پیداشـدن طفل نوزاد در تاکسـی هاشـم) اما در شـب قوزی، بذل‌وبخشـش زنـی از طبقه فرادسـت، باعث مرگ اصغر شـده و عامل بیگانه فیلم را رقم می‌زند.

می‌دانیـم که فرخ غفاری فیلم‌سـاز چپ‌گرایی نبود؛ امـا گذران دوران جوانی در محیط روشـنفکرانه سـینماتک پاریس، علاوه بر فهم دقیق سـینما، تضادهای طبقاتی جوامع مدرن را نیز بـر او معلوم کرده بود. ازاین‌رو کشته‌شـدن اصغر در شوخی همکارانش، آن‌هم با اطعمه‌های فراوانی که «خانم» بخشـش کرده است علاوه بر تحریک موتور روایت، موضع انتقادی فیلم‌سـاز را نیز مشـخص می‌کند؛ ما از قِبَل مرگی وارد جهان فیلم می‌شـویم که حاصل بذل‌وبخشـش «خانم» است. وجود جسـد اصغر آدم‌های طماع فیلم را به مـا معرفی می‌کند و «ترس» از جسـد اصغر این جماعت را به هم نزدیک. بـه عبارتی هرچه آدم‌های فیلم برای حفظ منافع، سـعی در دوری از جسـد اصغر می‌کنند بیشتر به هم نزدیک می‌شـوند و دقیقا از قِبَل همین تقابل است که مضحکه زندگی اعضای اجتماعی که به ضرب اختناق مدرن شـده است آشکار می‌شـود؛ استفاده از لامپ برق برای تزئین لباس عروسی دختری که به زور پدر مجبور به ازدواج شـده اسـت؛ بهره‌مندی از موسیقی معترض دهـه ۵۰ آمریکا برای مجلس رقص بورژوازی هاری که از پلیس شـهر به‌جای نگهبان درِ منزل اسـتفاده می‌کند و اتحاد «خانم» و اوباش برای رهایی از بحران، تنهـا بخش‌هایی از این مضحکه‌اند. روی گزینه آخری (اتحاد بورژوازی و اوباش) به‌عنوان پرده نهایی فیلم باید تأمل بیشـتری داشـت. «خانم» نیز مثل مابقی از جسـد قوزی واهمه دارد، اما «ترس او از روی آگاهی اسـت»؛ نگـران از لورفتن محتوی نامه‌ای که در جیب قوزی گذاشـته اسـت. ازاین‌رو برای نجات نامـه در طول فیلم مرتکب اعمالی می‌شـود که با خاسـتگاه‌های طبقاتی او مغایر است؛ پای دیوار گوش‌ایستادن، سرک‌کشـی به خانه مردم، پریدن از روی دیوار و از همه مهم‌تر دلبری از مرد جـوان آس‌وپاس انتهای فیلم، در قالب زنی هرزه و هرجایـی، اما وقتـی همین جوان ـ که پیش‌تر در کافه خود را بسـیار بامرام معرفی کرده ـ در ازای تحویل نامه، تقاضای پول هنگفتی می‌کند، خانم به‌جای برآورده‌کردن وعده‌اش، دو نفر کلاه‌مخملی را ـ که مستقیم از فیلم‌فارسـی‌ها بیرون پریده‌اند ـ تحویل جوان می‌دهد. با این توضیح که اینها اوباش کوچه‌های خلوت فیلم‌فارسی‌اند، نه جهان واقعی فرخ غفاری؛ پس نه‌تنهـا باعث نجات نامه نمی‌شـوند که به مضحک‌ترین شیوه به دست یک نانوا کتک می‌خورند. توسل خانم به اوباش برای حل مشکلی که خود به بار آورده نشان از یک واقعیت تاریخی دردناک دارد. این دو دسـته در زمان خود حامی دولت بوده و در بزنگاه‌های حساس تاریخ معاصر نقش مخربی داشته‌اند. درآمیختن پرده نهایی فیلم با این اتحاد، نشانگر آن اسـت که غفاری به سرتاپای اجتماع طماع و ترسوی زمان خود نگاه کاملا واقع‌نگری داشـته است. بی‌جهت که بهترین‌های منتقدان آن ایام شب قوزی را سرآغاز سینمای جدی ایران ندانسته‌اند و مهم‌تر از آن نقد جانبدارانه ژرژ سـادول بر این فیلم در مجله پُزیتیف آن سال‌ها، نشان از اهمیت فرامرزی فیلم غفاری دارد؛ یک فیلم استاندارد به معنـای کامل کلمه که بعـد از نیم‌قرن، بسـیار قدرتمندتر از اغلب محصولات امروز سینمای ایران است. باور نمی‌کنید؟ امتحانش کنید.

نگاهی به فیلم «زرد»، به کارگردانی مصطفی تقی‌زاده

در تقابل با انگیزه‌های آرمانی یا منطقی

کورش جاهد

«زرد» به‌عنـوان اولین سـاخته کارگردانی جوان، فیلمی تأثیرگذار با سبک‌وسـیاق برخـی از فیلم‌های اخیر سـینمای ایران و حتی ارجـاع رنگین و معنی‌دار به سـریال‌های ساخته‌شـده سـال‌های قبـل، (مانند سـریال قرمز) اسـت؛ حکایت چند جوان سـرخوش و سـهل‌انگار در راه مسـافرت بـه خـارج از تهران و مـراودات عاشـقانه زیرپوسـتی که ناگهـان بروز یک فاجعه، مسـائل پی‌درپی و تلخی را برایشان رقم زده و انگیزه‌هـای درونـی افـراد را برای دیگـری و برای تماشاگر فیلم نمایان می‌کنند. گو اینکه در ادامه، مسیر و عمـق ماجراها ظاهرا حکایت از فروغلتیدن انسـان امروز و مشـخصا جوان طبقه‌متوسطی ایرانی به دام بی‌اعتمـادی و دورویی و عدم گذشـت دارد. تصادف حامد (با حضور شهرام حقیقت‌دوست، یادآور سریال تلویزیونی «قرمز» با داستان مشـابه!) با یک پسربچه در خیابان و فرارکردن دوسـتش با اتومبیل و سـپس بلافاصله مبتلاشـدن حامد به نارسایی حاد کبدی که او را راهی بیمارسـتان کرده و موجب بستری‌شدنش می‌شـود، آغازگر بروز فاجعه و گره اولیه فیلم است. در ادامه، همسـر حامد، نهال (سـاره بیات) به‌همراه دوسـتان دیگر این جوان در تلاش برای یافتن شخصی که بتوانـد کبدش را برای زنده‌مانـدن حامد اهدا کند و متعاقبا تلاش بی‌وقفه ایـن چند نفر برای تهیه پول هنگفـت بابت دریافـت کبد اهدایی که شـخصی به نام رحیم (علیرضا اسـتادی) درصـدد فروش آن به این جوانان مسـتأصل اسـت...، اما این جوانان دقیقا چه هویتـی دارند؟ جوانی مختـرع و ظاهرا نخبه به نام شـهاب (بهرام رادان) همراه با دوست دیگرشان، فرامـرز (مهرداد صدیقیـان) و دختری دیگـر به نام نیکی (بهاره کیان‌افشـار) که همراه با همسر حامد تا قبل از بروز این حوادث، همگی درصدد راهی‌شدن به خارج از کشـور بوده و ظاهرا تمام سرمایه زندگی‌شان را برای این سـفر سرنوشت‌سـاز آماده کرده بودند که ناگهان با چنین رویدادهای مخاطره‌آمیز و فاجعه‌باری مواجه شـده و تقریبا مانند فرمـول روایی برخی دیگر از فیلم‌های امروز سـینمای ایران (مثـلا قاعده بازی، سـاخته بهنام بهزادی) بر سـر دوراهی سفر به خارج و فراموش‌کردن دوستشان یا تلاش برای کمک به این دوست بخت‌برگشته قرار می‌گیرند. با این تفاوت که در فیلم «زرد» مسئله رهایی دوست این چند نفر از خطر مرگ در میان اسـت... درواقع پرسش و گره دراماتیک فیلم از همین دوراهی محتمل سرچشمه می‌گیرد که این چند جوان ایرانی بر سر این دوراهی «وجدان‌سنج» و «رفاقت‌محور» تا چه میزان می‌توانند پا روی امیال و آرزوهای فردی‌شان گذاشته و رفات و نجات دوستشان را به انگیزه‌های فردی‌شان ترجیح دهند؟ این در حالی اسـت که هم‌زمان هرکدام از این جوانان، رویکردهای رفتـاری و واکنش‌های متفاوتی بـه حادثه پیش‌آمده بروز می‌دهند که در یک نگاه نمادین می‌تواند نمایانگر رانه‌هـای ناخودآگاهی‌هـای مختلف در یک انسـان واحد هم باشد...؛ از شـخصیت شهاب (بهرام رادان) که ظاهرا با انگیزه «آرمانی» بیشـتر از دیگران مدام در فکر تهیه پول درخواستی پیوند کبد حامد است و مدام بـا فرامرز (مهرداد صدیقیان) و دیگران برسـر ترجیح این رفاقت به سـفر به خارج درگیر می‌شـود. جالب اینکه بعدا متوجه می‌شـویم خود شهاب پیش از این خواسـتگار نهال (سـاره بیات) بوده و اکنون با چنین پیشینه احساسی‌ای در تلاش برای نجات همسر عشق پیشین خود؛ یعنی حامد از خطر مرگ است... با چنین انگیزه‌ای، شهاب حتی برای تهیه پول پیوند کبد حامد، به همسـر سـابقش که فروشـنده مغازه‌ای شده هم مراجعه می‌کند که برخورد و درگیری مشمئزکننده‌ای میان این زن و شـوهر سـابق بینشان صورت می‌پذیرد و فرامرز که باوجود رفاقت و دلسـوزی برای مسـئله دوستشـان، انگیزه «منطقی» به‌مراتب بیشـتری برای سـفر به خارج از ایـران دارد و همچنین نیکی (بهاره کیان‌افشـار) که او هم بـرای تهیه پـول موردنظر به نامزد سـابقش سـر می‌زند و از او طلب پول می‌کند، با این شـرط که گذرنامه‌اش را هم باید بابت ضمانت بازگشت پول نزد نامزد سـابقش گرو بگذارد! ... همه این خرده‌ماجراها در زندگی شخصی این افراد، فضایی تأسـف‌انگیز و هولناک از بی‌اعتمادی و شرایط انسانی خشـن و منفعت‌طلبانه میان این شـخصیت‌ها و در یک نگاه کلـی، فضای موجود در زمانـه حاضر را به تصویر می‌کشـد... ضمن اینکه نهال (سـاره بیات) با همان نگاه دردمندانه (که همیشه از ساره بیات بازیگر سـراغ داریم) در تلاشـی رقت‌انگیز و امیدوارانه برای عبـور از حادثه و نجات همسـرش، حامد اسـت، اما فاجعـه بعدی زمانی رخ می‌دهـد که در میانه تلاش نفس‌گیـر و دردناک این چنـد نفر بـرای تهیه هزینه پیوند کبد حامد، سـروکله معشوقه جوان‌تر حامد پیدا می‌شـود و ماجرای این افراد را وارد مرحله دردناک‌تر و عصبی‌کننده‌تـری می‌کند... با این چاشـنی تراژیک همه تلاش‌ها برای یافتن پـول و نجات حامد از مرگ به‌یک‌باره با ورود این معشـوقه جـوان به‌نوعی رنگ می‌بازد و ما را همراه با این دوسـتان وفادار به‌گونه‌ای ناخودآگاه، گویی در آستانه رضایتی پنهان و ناگفتنی از مرگ چنین همسر خیانتکاری قرار می‌دهد! ... هرچند با رفتن این معشـوقه جوان و رفع‌ورجوع‌شدن ارتباط پنهانش با حامد، به‌واسطه بزرگواری مادرگونه نهال در بخشیدن حامد، انگیزه تلاش و انتظار برای زنده‌ماندن حامد را باز هم تقویـت می‌کند. هم‌زمان با روی‌دادن فاجعه بعدی که به‌اصطـلاح «توزرد از آب درآمدن» اهداکننده کبد؛ یعنی رحیم (علیرضا اسـتادی) بوده و این ماجرا را هم به اتمسـفر بی‌اعتمادی و پنهان‌کاری موجـود میان شـخصیت‌های مختلف فیلـم اضافه می‌کنـد که درواقع او هم بـا دریافت مبلغ هنگفت و هم‌زمان پنهان‌کردن فرزندخواندگی خودش و نداشتن اعتبار لازم برای اهدای کبد پدرش، گره مشـکلات این جوانان را دردناک‌تر و کورتر می‌کند... . از سـوی دیگر، سررسیدن برادر بزرگ‌تر پسربچه‌ای که ابتدای فیلم با اتومبیل حامد تصادف کرده و ادعای خون‌خواهی‌اش از نهال (همسر حامد) گره‌های تلخ و دردناک ماجرای ایـن چند نفر را بـاز هم تلخ‌تـر و دردناک‌تر می‌کند... درواقع دعوای داخل بیمارسـتان میان دوستان حامد با ایـن مدعی تازه‌رسـیده و برخوردهـا و کلماتی که میانشـان ردوبدل می‌شـود، اتمسـفر بی‌اعتمادی و خشـونت و نفرت میـان شـخصیت‌ها و البته فضای موجود در چنین جامعه‌ای را به اوج خود می‌رساند...، هرچند این دعوا با دسـتگیری فرد مدعی خشـمگین و پرخاشـگر از سـوی پلیـس فیصله پیـدا می‌کند. ضمن اینکه در میان این دادوفریادهای تأسـف‌انگیز و مشـمئزکننده، پیرمرد ریش‌سفیدی که در نقطه مقابل ایـن جوانان طبقه‌متوسـطی، ظاهری سـنتی و حتی مذهبی دارد، به شیوه برخی سریال‌های صداوسیمایی، برای اهدای بدون قیدوشـرط کبد نجات‌بخش حامد اعلام آمادگـی می‌کند! ... اما در انتهـا، در اوج چنین فضای تلخ و خشـمگینی، نهایتا بـارش باران رحمت به‌گونـه‌ای مجید مجیدی‌وار و همچنین تماس دوباره رحیـم (اهداکننده قلابـی کبد) که گویـی وجدانش بیدار شـده، به‌نوعی می‌تواند نویدبخش لزوم بازیابی مهربانی و گذشـت و وجدان انسانی فراموش‌شده در اجتماع و محیط‌زیست این افراد باشد... .